بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 9 آبان 1396.

من به نظر رسید که یک مقداری بحث تفکیک بین فعلیّت و فاعلیّت را یک مداری توضیح بیشتر بدهم شاید خوب باشد. ببینید ما یک تحلیلی کنیم اول اراده تکوینی را ببینیم اراده تکوین چطوری است. یک شیئی که محبوب انسان است این محبوب گاهی اوقات حاصل است. وقتی محبو حاصل است خب انسان در سدد تحصیلش بر نمی آید. گاهی اوقات محبوب انسان حاصل نیست. ولی انسان نمی توان آن را حاصل کند. قدرت بر تحصیلش ندارد. باز هم در سدد تحصیلش بر نمی آید. محبوبی که حاص نباشد امکان تحصیلش هم وجود داشته باشد به توسط من اراده نیست.

گاهی اوقات بعضی چیزها حاصل نیست ممکن هم هست که حاصل شود ولی من در زمینه او نیستم. اگر هم بخواهد حاصل شود به من ربطی ندارد. ممکن است خودش حاصل شود ممکن است حاصل نشود. آن هم اراده من تعلّق نمی گیرد. اراده من در جایی تعلّق می گیرد که محبوب انسان حاصل نباشد و من بتوانم او را تحصیل کنم. یعنی اقدام من در سلسله عل اصول محبوب ولو احتمالا واقع شود. لازم نیست قطعی هم باشد احتمالا هم باشد کافی است. من به مال علاقه دارم یک تجارتی انجام میدهم به این امید که شاید به آن محبوب برسم. همین مقدار کافی است. احتمال انطباق آن محبوب من به آن کاری که انجام می دهم کافی است که من را تحریک کند. در واقع اینجا محبوب من و امکان تحصیل محبوب از طریق اقدام من علّـت غایی اقدام است. علت غایی به طور کلی چیزی است که تصوّرش علّت هست و خودش معلول است. این را داشته باشید در بعضی از تعبیراتی که سؤآل می کردید که کدام علت است و کدام معلول است چون اینها از باب علت غایی هستند، تصوّر آن تحقق مأمور به و دخلت داشتن امر در تحقق مأمور به تصوّرش علّت است خودش ملول است. حالا این را می آیم بعدا در آن قسمت بیشتر توضیح می دهم. این در مورد اراده تکوینی. اما در اراده تشریعی. اراده تشریعی هم همین جور است. فرق اراده تشریع و تکوینی این است که من عمل غیر برای من محبوب هست و از طریق مکانیزم آمریت و مأموریت می خواهم آن شیء را محقق کنم. گاهی اوقات عمل غیر محبوب من است نمی خواهم امر کنم می خواهم کاری کنم که به آن اراده اش حاصل شود و انجام بدهد چیز می کنم افراد را تشویق می کنم که بروند آن را تشویق کنند کار را انجام دهد و امثال اینها اینها اراده تشریعی نیست. اراده تشریعی جایی هست که من اولا نسبت به عمل غیر حب دارم و می خواهم از طریق امر و نهی و ایجاب و تحریم و از طریق این نظام تشریعی که ایجاب و تحریم و احکام وضعیّه و تکلیفیه و این جور چیزها هست به آن هدفم برسم. اگر محبوب من که فعل غیر است حاصل باشد باز اراده تحصیل محبوب من اینجا محبوب حاصل است. اگر محبوب من حاصل نباشد، من آن بنده خدایی که چیز هست قدرت ندارد باز هم اراده تعلق نمی گیرد چون فرض این است که من می خواهم کاری کنم که آن در سلسله علل شیء قرار گیرد. اما آن کاری که آن آقا در سلسله عللش قرار نمی گیرد ربطی به نظام تشریع و ایجاب و تحریم و امثال اینها ندارد. همچنین اگر آن آقا قدرت دارد بر انجام عمل، من نمی توانم کاری کنم که از طریق قدرت او به آن واجب برسم. من نمی توانم ایصال کنم اراده خودم را. آن قدرت هم دارد ولی من امکان ایصال ندارم نمی توانم خب امکان ایصال ندارم اراده تشریعیه تعلق نمی گیرد. یک مورد دیگری هم اینجا هست که آن هم در واقع شاید بگوییم از همین جا سنخ هایی هست که من نمی توانم اراده خودم را ایصال کنم. جایی که در نفس الزام مفسده باشد. یعنی لازم بودن عمل بر عبد مفسده داشته باشد. آن وقت باز هم من نمی توانم از طریق نظام تشریعی آن طرف را به این عمل وادار کنم. چون فرض این است که نفس ملزم بودن عبد به عمل نفس ملزم بودنش الزام به معنای مفهوم حصال مصدری آن وقتی مفسده دارد من بنابراین از طریق نظام تشریعی نمی توانم برسم. بنابراین در همه این موارد من تکلیف وجود ندارد. شهید صدر در این جور موارد در بعضی از این مواردی که ما گفتیم اولا ایشان روح تکلیف را محبوبیّت گرفته است. حب گرفته است. هر گونه محبوبیّت یا مصلحت دار بودن گرفته است. می گوید آن شیئی که محبوب مولا هست با تحقق خارجی از مصلحت دار بودن و محبوب بودن خارج نمی شود. ما می گوییم نه، حکم صرف محبوبیّت و مصلحت دار بودن نیست. محبوبیّتی که باعث می شود که مولا در سدد تحصیل او برآید. این تفاوت بین این دو مشرب این دو نگاه از اینجا هست که چه چیزی موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال. آیا در جایی که یک شیئی محبوب مولا هست ولی در سدد تحصیلش بر نیامده است. عرض کردم در سدد تحصیل بر نیامدن گاهی اوقات به این نحو است که عرض کنم مولا می توانسته است بیانش را برساند، نمی توانسته است بیانش را واصل کند ولی عبد می داند که مولا اگر می دانست این امر را می کرد. این مقدار هم کافی است اینکه بخواهیم بگوییم که موضوع حکم عقل امر فعلی نیست. امر شأنی هم کافی است. ما حثمان این صورت نیست. جایی که مولا امر شأنی هم ندارد چرا امر شأنی ندارد؟ به دلیل اینکه اصلا عبد غافل محض است. اصلا ملتفط قضیه نیست. وقتی غافل محض هست طبیعتا مولا اراده حتی در طول امر کردن شارع هم برایش التفاط حاصل نمی شود. گاهی اوقات با امر التفاط حاصل می شود آن هم کافی است لازم نیست منهای امر التفاط باشد. التفاط بالامر هم کافی است. آن بحثی در آن جهتش نیست. بحث این است که جایی که بنده هیچ گونه محرّکیّتی از جانب مولا متوجه او نمی شود. تحریکی نمی شود. این جا آیا عقل انسان حکوم لزوم امتثال می کند؟ نه! همچنین در جاهایی که این را برای این آوردم یک مقداری مطلب روشن شود. جایی که ملاک وجود دارد محبوبیت هم وجود دارد ولی ملزم بودن عبد مفسده دارد. آیا اینجا عقل حکم به لزوم امتثال میک ند؟ قطعا نمی کند. خود عقل هم می داند که ملزم بودن مفسده دارد بگوییم حکم به لزوم امتثال می کند این خلف است. از یک طرف عقل بداند که ملزم بودن مفسده دارد و این شیء ذی مفسده باید محقق شود. این که نمی شود که.

سؤال:

پاسخ: ملاک ذاتا هست. یعنی به این معنا ملزم بودن یک چیز است آن ممکن است ببینید گاهی اوقات من نیاز دارم بدنم نیاز دارد به اینکه فلان چیز را بخورد تا بیماری من برطرف شود. ولی اگر من ملزم شوم که این را حتما بخورم یک بیماری دیگر برای من حاصل می شود. از جهت روحی مریض می شوم. کسر و انکسار هم در مقام باعثیت اینها کسر و انکسار می کنند. یعنی در مقام تأثیرشان در امر شارع. باید دید که آن ملزم بودن آن مضرّتی را که ایجاد میکند بیشتر است یا مصلحتی که در ذات متعلّق وجود دارد. به هر حال در جایی که ذات متعلّق ملاک دارد ولی آن ملزم بودن مفسده اش بیشتر است امر شارع تعلق نمی گیرد. یعنی شارع در مقام تحصیل آن ملاک متعلّق بر نمی آید. چون برای تحصیل ملاک متعلّق باید چیز بیشتری را فدا کند. خب نمی خواهد آن را فدا کند. این جایی که در سدد تحصیلش بر نیامده است عقل انسان هم حکم به لزوم امتثال نمی کند. موضوع حکم عقل به لزوم امتثال محبوبیتی هست که مولا در سدد تحصیلش ولو شأنا بر بیاید. و این بحث هایی که مثلا شهید صدر مطرح کرده اند بین فعلیت و فاعلیت در واقع می گویند اینجا فاعلیّت تکلیف به امتثال از بین می رود. ولی فعلیّـتش می ماند ما این را درک نمی کنید. یعنی بحث لفظ نیست ها. که اسم کدام مرحله را بگذاریم فعلیت و کدام مرحله را بگذاریم فاعلیّت. بحث این است که آن چیزی که موضوع اثر هست همان چیزی هست که شهید صدر اسمش را می گذارد فاعلیت. غیر از او موضوع حکم عقل نیست. اینجا بنابراین نتیجه این بحث این می شود که ما می خواهیم بگوییم که کسی که نائم باشد در کل وقت، غافل باشد در کل وقت، این اصلا تکلیف ندارد. خب اینجا یک سؤال مطرح می شود که اینکه شما می گویید تکلیف ندارد معنایش این است که قضا هم کسی که در کل وقت خواب باشد باید قضا هم به گردنش نباشد چون تکلیفی به گردنش اصلا نیامده است که قضا داشته باشد. پاسخ مطلب این است که چه کسی گفته است که قضا تابع فعلیت تکلیف است. قضا تابع این است که یک ملاک الزامی اینجا وجود داشته باشد آن ملاک الزامی فوت شده باشد. ولو به جهتی آن ملاک الزامی منشأ تکلیف آوری نشده باشد. اینجا هم ملاک فوت شده است و بناراین باید قضا کند. کما اینکه در مواردی که طرف اضطرار به ترک واجب دارد آن که روشن است که کسی که در کل وقت به اهمّ مشغول است. کسی که به اهمّ مشغول است در کل وقت مکلّف به نماز نیست ولی بعد از وقت باید نمازش را قضا کند چون ملاک فوت ترک شیء ذی ملاک است نه ترک مأمور به. ترک شیء ذی ملاکی است که اگر موانع دیگر نبود منشأ امر می شد. ولی ممکن است یک شیء ذی ملاک به جهت موانعی منشأ امر نشده باشد. خب ان قلت که خب از کجا شما ملاک را کشف می کنید؟ ملاک در مورد نائم در مورد غافل چه طوری ملاک را کشف می کنید؟ کشف ملاک متوقّف است بر تعلّق خطاب. راه کشف ملاک خطاب هست خطاب که نسبت به این مورد وجود نداشت ملاک هم نمی شود کشف شود. پاسخ مطلب این است که یک مشکل عامی است که در موارد اهم و مهم چطوری می شود در مورد مهم می شود کشف ملاک کرد. ما آنجا همان اشکالی که آقای خویی در مورد بحث در مورد اضطرار مثلا چطوری می شود کشف ملاک کرد. حالا اضطرار را شما این جوری

اضطرار گاهی اوقات جوری است که من امکان تکلیف دارم ولی به جهت چیز اهم تکلیف را انجام نمی دهم. خب آن بحث با ترتّب گاهی اوقات انسان ملاک را کشف می کند مثلا بنا بر قول آقایانی که قائل به ... هستند. ولی گاهی اوقات اضطرار این است که اصلا نمی توانم. بحث اهم و مهم نیست. امکان ندارد. هیچ قدرت تکوینی ندارم اصلا. جایی که قدرت تکوینی ندارم و مضطرّ هستم به انجام یک عمل هر جور کشف ملاک کردید اینجا هم همان جور کشف ملاک کنید. و چیزش این است که راه های کشف ملاک این مبنا که آقای خویی دارند که کشف ملاک حتما باید از طریق خطاب باشد درست نیست. کشف ملاک از تناسبات حکم موضوع از علت هایی که برای مشابهات احکام گفته می شود از مشابهات عقلایی احکام از خیلی راه های دیگری ممکن است کشف ملاک شود که خب در جای خودش آن بحثش را مباحث اصولی ای که مربوط به کشف ملاک هست بیان شده است و مورد بررسی قرار گرفته است. خب این چکیده ای از مواردی که از اصل تکلیف. خب بحث این است که آن چیزی که مصحح خطاب هست مصحح خطاب فاعلیت فی الجمله است. یعنی در صورتی شارع می تواند آن چیزی که علّت غایی اوامر شرعی اخذ شده است فاعلیّت داشتن امر فی الجمله یعنی اینکه فی الجمله امر من بتواند در سلسله علت معلول قرار گیرد همین مقدار کافی است. اگر موقعی که شارع مثلا دارد خطاب می کند. خطاب شارع دارد تعلّق می گیرد خطاب شارع فعلی می خواهد شود، طرف الآن خواب است ولی دو ساعت دیگر از خواب بیدار می شود مانعی ندارد. ولو الآن صلاحیت باعثیت ندارد. لازم نیست الآن باعثیت داشته باشد

سؤال:

پاسخ: خود حکم است. این خطاب که می خواهم بگویم یعنی آن فعلیت حکم. یعنی موقعی که آن حکم می خواهم فعلی شود. خطاب را لفظش را بر می داریم. موقع فعلیت حکم اگر آن بنده خدا خواب است ولی دو ساعت دیگر بیدار می شود شارع گفته است من استطاع وجب علیک الحج. موقع استطاعت خواب است ولی پدرش از دنیا رفته است مالی به او به ارث رسیده است و این خواب بوده است وجوب حج متوجهش شود به اعتبار اینکه ولو الآن خواب است دو ساعت دیگر بیدار می شود و محرکیت نسبت به دو ساعت دیگر دارد و همین مقدار کافی است. لازم نیست همان حین محرکیت بالفعل برای بنده باشد تا خطاب فعلی شود. آن نه شرط عقلی است نه شرط عرفی است.

سؤآل:

پاسخ: بله همین الآن شارع می تواند اراده کند. اراده کند به این معنا که خطابی عبد متوجه می کند که بعد از اینکه عبد بیدار شد

سؤآل:

پاسخ: نه حقیقت خطاب. حقیقت خطاب این است که انشاء و اعتباری شارع می کند

سؤال:

پاسخ: انشاء حقیقتش همین است چیزی غیر از این نیست. اراده یعنی همین اصلا عرض کردم این اراده تشریعی است. اراده تشریعی یعنی من یک جعلی می کنم تا این جعل در سلسله تحقق آن محبوب من قرار گیرد. این جعلی که اینجا من می کنم می تواند در سلسله تحقق محبوب قرار گیرد. مانعی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه لازم نیست الآن بشود بعث کرد. نه بعث یعنی جعل ما یمکن ان یکون باعثا. اصلا حقیقتش

الفاظ را بگذارید کنار. می گوییم شارع مقدس می تواند من را الآن یک حکمی جعل کند یک اعتباری برای من جعل کند این اعتبار چون می تواند یک ساعت دیگر من را تحریک کند همین مقدار کافی است برای اینکه شارع اینجا یک اعتبار را محقق کند. لازم نیست همین الآن محرّک من باشد. لغو هم نیست لغو که نیست

سؤال:

پاسخ: نه موضوع حکم عقل برای او نیست. چون او الآن غافل است. او که عقلی ندارد. من الآن نگاه می کنم من می گویم که این تکلیف به این معنا موضوع حکم عقل هست یعنی عقل من می گوید که یک تکلیفی متوجه آن آقا شده است که باید آن را امتثال کند. حکم عقل به این معنا یعنی اگر شما بخواهید بگویید عقل معمول به لزوم این مطلب متوجه شود الآن خب الآن که غافل است الآن که نائم است عقلش که چیزی

سؤال:

پاسخ: عقل مایی که از بیرون داریم نگاه می کنیم می گوییم یک تکلیفی هست

سؤال:

پاسخ: لزوم امتثال ندارد به این معنا می خواهیم بگوییم تکلیف تکلیفی هست که نه لزوم امتثال دارد

سؤال:

پاسخ: نه نه آن نیست. به آن معنا نیست. یعنی یک اعتباری هست که این اعتبار در ظرف مناسب خودش لزوم امتثال داشته باشد.

اگر چیزهایش را یک مقداری از بعضی مراحلش از الفاظش عبور کنید. بنابراین بحث این است که شارع مقدس الآن می تواند خب یک موقعی گاهی اوقات شما می گویید که چرا نگذاشت وقتی بیدار شد این تکلیف را متوجه کند. آن خیلی مهم نیست. خیلی وقت ها ممکن است آن موقعی که آن می خواست بیدار شود اگر می گفت محذور داشت. باید از همین الآن تکلیف را فعلی کند و انشاء کند و اعتبار در عالم ذات اعتبار آنها خیلی مهم نیست آنها تابع عوامل دیگر است که شارع مقدس ببیند چه زمانی باید این اعتبارش را فعلی کند و امثال اینها. بنابراین بحث این است که از ظرف در هر زمانی تکلیف بخواهد فعلی باشد از زمان فعلیت تکلیف تا ظرف عمل باید این باعثیّت داشته باشد. من تکلیف فرض کنید الآن شارع تکلیف را فعلی می کند به گردن من. چون باعثیت دارد. من دیگر برایم سلب قدرت شد. سلب قدرت مطلق. بقاءاً دیگر تکلیف فعلی نیست. البته ممکن است اگر سلب قدرت به سوء اختیار عبد باشد عقاب شود ها. این ملازمه بین این مطلب نیست که لازمه اینکه تکلیف از فعلیت بیفتد لازمه اش این نیست که عقوبت هم نشود. همان مطلبی که مرحوم آخوند در مواردی که به سوء اختیار قدرت انسان نسبت به مأمور به از بین می رود تعبیر می کند یعاقب بالنهی السابق الساقط. شارع به من گفته است که مثلا لا تقتل المؤمن. من تیری را پرتاب می کنم دیگر این تیر از اختیار من خارج شده است. آیا الآن مصحح عقوبت دارم هنوز به آن مؤمن نخورده است. نه مصحح عقوبت ندارم چون هنوز مبغوض شارع صورت نگرفته است. موقعی که تیر به مؤمن می خورد آن موقع هم تکلیف وجود داشته است؟ خیر آن موقع هم تکلیف وجود نداشته است چون آن موقع من قدرت نداشتم ولی لازم نیست حین تحقق مبغوض قدرت عبد وجود داشته باشد. همین که از زمان فعلیت حکم تا زمان تحقق مبغوض در این برهه زمانی من قدرت داشته باشم کفایت هست بر صحت عقوبت. همین مقدار ولو قدرت سلب شود. سلب قدرت فعلیت را بقاءً از بین می برد فعلیت تکلیف را. ولی صحت عقوبت را از بین نمی برد.

سؤال:

پاسخ: یک بام و دو هوا نیست.

سؤال:

پاسخ: نه فعلیت تا آخر نیست. بحث من این است که هر زمانی که ما فعلیّت داشته باشیم این فعلیت تا ظرف عمل من باید این محرّکیّت بتواند داشته باشد. محرّکیّت فی الجمله. اگر شخصی آن زمانی که تکلیف می خواهد فعلی شود دیگر قدرت ندارد. قدرت در آینده هم ندارد. نسبت به آینده هم دیگر

سؤال:

پاسخ: فاعلیّت فی الجمله هم دیگر نیست. فاعلیت فی الجمله اش زمان گذشته بوده است. فعلیت از بین می رود. فاعلیت فی الجمله در هر زمانی شرط بقاء فعلیت هم هست. هم شرط حدوث فعلیت است هم شرط بقاء فعلیت است. بحث ما این است. ولی این فاعلیّـت فی الجمله شرط بقاء صحت عقوبت نیست. ممکن است فاعلیّـت فی الجمله دیگر از بین رود فعلیت تکلیف هم از بین برود، صحت عقوبت هست ولی تکلیف فعلی نیست. آن زمان قبل که تکلیف فعلی شد همان مصحح این است که نسبت به آینده که مبغوض حاصل می شود من عقوبت شوم. این محصّل عرض ما در مورد فعلیت و فاعلیت و نکات مربوط به این بحث.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد